

علوم انسانی و دشمنانش؛ فلسفه قاره‌ای به مثابه افیون روشنفکری در ایران معاصر؟

بررسی و نقد کتاب فلسفه‌های روانگردان

● شهاب دلیلی

دکترای علوم سیاسی

چکیده

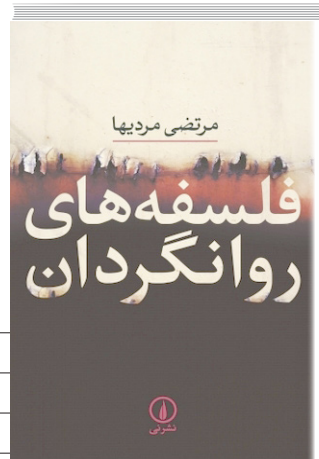
گسترش علوم انسانی در دنیا و ایران با موانعی روبه‌رو می‌شود که در قامت دشمنانش قابل شناسایی است؛ و آثار فراوانی درباره این موضوع نگاشته و منتشر شده‌است. کتاب فلسفه‌های روانگردان یکی از آثار برجسته در این خصوص است که به بررسی تقابل‌های فلسفه تحلیلی و فلسفه قاره‌ای در تاریخ اندیشه پرداخته و در این دوگانه فلسفه قاره‌ای را به مثابه افیون روشنفکری در ایران معاصر معرفی می‌کند.

نویسنده در ده مقاله به بررسی تأثیرات فلسفه قاره‌ای بر باروها، زندگی و آرمان‌های قائلان به این فلسفه می‌پردازد و با رویکرد انتقادی به این تأثیرات از منظر فلسفه تحلیلی، راه‌حلهایی برای برون‌رفت از مصائب فلسفه قاره‌ای ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: فلسفه قاره‌ای، فلسفه تحلیلی، روشنفکران، لیبرالیسم، کثرت‌گرایی فرهنگی.

درد مشترک علوم انسانی به عنوان طرح مسئله

بخش اعظمی از علوم انسانی - اجتماعی شامل نظریات و رویکردهای مطالعاتی مکتب لیبرالیسم است. آن چنان که امروزه «لیبرالیسم مهم‌ترین نظام سیاسی - اقتصادی دنیای معاصر است و عموم جوامع توسعه‌یافته و عمده جوامع در حال توسعه، با همین نظام اداره می‌شوند» (بودن، ۱۳۹۴، ص. ۳). به همین نسبت نیز این مکتب منتقدان و مخالفان تندرویی داشته و دارد؛



■ مردیها، مرتضی (۱۳۹۳). فلسفه‌های روانگردان، تهران: نی. شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۵-۱۷۸-۳

فصلنامه نقدکتاب

علم‌اندیشا

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۲۰

تا آن‌جا که این منتقدان بیان می‌دارند که حتی «دیوانه‌ها دیوانه نیستند و مجرمان مجرم، بلکه این نظام سرمایه‌داری است که آنان را چنین کرده‌است» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۹۰) در طی سالیان متمادی این تقابل و مخالفت‌های تئوریک از عرصه علوم انسانی - اجتماعی به عرصه زندگی روزمره و حوزه سیاست تسری یافته؛ آن‌چنان که مخالفت با هر نوع مصداق و مظهر لیبرالیسم برندسازی شده‌است؛ تا آن‌جا درخصوص سیاست‌گذاری‌های دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ بیان می‌دارد که «دشمنی با آمریکا در صحنه بین‌المللی به یک پرستیژ برای ما تبدیل شده‌است؛ ما کسی هستیم که با آمریکا اگر نجنگیم، برگ دیگری برای رو کردن نداریم» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۷۰).

مخالفت‌های تئوریک و عملی با لیبرالیسم توأمان از عرصه نظری و روشنفکری به عرصه سیاست علمی و کنش‌های اجتماعی و بلعکس، در رفت‌وآمد است. آن‌چنان‌که «امروزه این مد فکری برخی اساتید و دانشجویان و سیاست‌پردازان و روزنامه‌نگاران را گرفته‌است» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۱). و جهت شرکت و مشارکت در «جمع روشنفکران در نهایت باید جایی به صداقت تعلق خود را به چپ و ارزش عدالت و ضرورت نفی نظام مرسوم سرمایه‌داری و لیبرالیسم و پوزیتوسیم اظهار نمود» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۱). این موضوع بن‌مایه ابتدایی تفکر دکتر مرتضی مردیها (استاد فلسفه و علوم سیاسی) به بخش اعظمی از گستره علوم انسانی شد تا به نگارش کتابی با عنوان فلسفه‌های روانگردان اقدام کند. هرچند که این مسئله پیش‌تر در دیگر نقاط جهان و به شکل‌های مختلفی ظهور و بروز داشته‌است. آن‌چنان‌که نویسندگانی

بیان داشته‌اند که به بخشی از علوم انسانی به دلیل مقتضیاتی خاص، کمتر توجه شده‌است. برای نمونه شرت در سال ۲۰۰۶ می‌نویسند: «عجیب است که نمی‌توان در فلسفه علوم اجتماعی حتی یک کتاب به زبان انگلیسی پیدا کرد که به سنت قاره‌ای اختصاص داشته باشد؛ به این تضاد غریب توجه کنید که چقدر به فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای کم پرداخته شده‌است و در عوض چه شرح‌های بی‌شماری در سنت انگلیسی - امریکایی منتشر شده‌است.» (شرت، ۱۳۹۲، ص. ۱۳) و در ادامه بیان می‌دارد: «به این ترتیب می‌بینیم که هیچ مطالعه‌ای وجود ندارد که به سنت قاره‌ای پرداخته یا در پیشینه آن کندوکاو کرده باشد» (شرت، ۱۳۹۲، ص. ۲۳).

کتاب فلسفه‌های روانگردان از آن دست در این سنت انتقادی جای می‌گیرد که به کمبود توجه و در برخی موارد بی‌توجهی گسترده علوم انسانی به فلسفه تحلیلی نگاشته شده‌است. لذا می‌توان بیان داشت که کتاب فلسفه‌های روانگردان در ادامه «سنت آثار سیمون مارتین لیپست، ادوارد شیلز، رابرت نوار، رابرت نوزیک و جان رالز» (بودن، ۱۳۹۴، ص. ۸) نگاشته شده و به دنبال پاسخ به سؤال «چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند؟» منتشر شده‌است (بودن، ۱۳۹۴، ص. ۹).

مردیها در جایی دیگر بیان می‌دارد که: «تا کنون چندین دانشجوی دوره دکتری به من مراجعه کرده‌اند تا در مورد نوشتن پایان‌نامه خود با الهام از نظریات پیر بوردیو مشورت کنند، درحالی‌که درخواست مشابهی در مورد رمون بودن نبوده و گمان نمی‌برم چنین درخواستی پس از نشر این کتاب هم به‌وجود بیاید» (بودن، ۱۳۹۴، ص. ۱۵). این بیان اعتراضی - انتقادی از جنس رویکرد متن فلسفه‌های روانگردان است؛ آن‌جا که در فلسفه‌های روانگردان می‌خوانیم: «اقبال ساده‌دلانه و شورمندانه درصد قابل توجهی از دانشجویان و اساتید اغلب در رشته‌های علوم انسانی و نیز روزنامه‌نگاران و روشنفکران به انواع فلسفه‌های قاره‌ای گرچه شور آرمان‌خواهانه و آرزوهای بلندنظرانه آنان را یک چند شفا می‌دهد اما ماندن در این مستی، عبثناک و خمار بعد از آن تعبناک است» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۳).

به بیان مردیها، در تمامی این موضوعات «ردپای جریان فکری - سیاسی چپ، تحت عناوین مختلف اندیشه مارکسیسم ارتدوکس تا شاخه‌های چپ‌نو و از آن تا ساختارگرایی و ساختارشکنی کاملاً آشکار است» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۰). این مسئله امروزه حتی صنعت ترجمه و انتشارات

مخصوص علوم انسانی را نیز تحت تأثیر قرار داده است.^۱ آن چنان که مردیها بیان می‌دارد: «سوابق مترجمان ما آنقدر چپ بوده‌است که هر کتاب دسته چندی از آن نویسندگان حتی شانس بیشتری برای ترجمه داشته تا مهم‌ترین کتاب‌های سنت لیبرال» (بودن، ۱۳۹۴، ص. ۲۱).

روی دیگر این وضعیت و مسئله که علوم انسانی در ایران معاصر با آن روبرو است را می‌توان در نقد رویکردهای پوزیتیویستی مشاهده کرد. آن چنان که مردیها بیان می‌دارد: «هرجا حرف دقیق و روشن و با میزان و مکیال زده شود حرفی که خاصیت الاستیک آن چندان نباشد که به هر چیزی صحبت کند و لذا اصلاً صدق و کذب را بی‌اعتبار کند با چسب پوزیتیویستی خوار و زار و فرو کوبیده بل استهزا می‌شود» و جلوتر ادامه می‌دهد: «این خصومت با علم پوزیتیو، یک قسم هم محصول این است که فراگیری آن دشوار است و معرکه‌گیری با آن آسان نیست.» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۲).

مردیها بیان می‌دارد: «سنت صحیح روشنفکری، این فکر روشن

۱. البته که این کتاب‌ها یک کتاب نبوده و سنت رفتاری‌ای را با خود به همراه می‌آورند؛ آنچنان که کتاب فخری هم چون وجود و زمان هایدگر که افتخارش این است که کسی آن را نمی‌فهمد و اگر فهمید نمی‌تواند توضیح دهد، کاتب خود را به حمایت رایش سوم کشاند یا از کشیده شدنش مانع نشد؛ کتاب عقل و دیالکتیک و بودن و نیستی سارتر صاحبش را به نهادن فتوای جواز قتل عام موربوران کشید؛ کتاب عظیمی چون مراقبت و مجازات و تاریخ جنون راقم خود را به تأیید بنیادگرایی فرستاد تا بگوید نعره‌های زنجیرگسیختگان روح جهانی است که از بی‌روحویی به عذاب آمده‌است؛ و کتاب سیاست پست‌مدرن (دلوز) نویسنده‌اش را به تخطئه جنگ بازپس‌گیری کویت و دفاع از صدام اعزام کرد (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۲۵۵). در مقابل راسل در تاریخ فلسفه‌اش کوشید هر جا فیلسوفی به دفاع از استبداد و خشونت پرداخته‌است ریشه‌های احتمالی آن را در مبانی افکارش بجوید (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۲۵۶)؛ پوپر در کتاب جامعه باز و دشمنان آن به تبارشناسی تحلیلی تمامیت‌خواهی دست برد؛ برلین در کتاب آزادی و خیانت به آزادی نشان داد که چگونه علاقه بیش از حد به آزادی نهایتاً سر از دشمنی با آزادی درمی‌آورد (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۲۵۷) و تمامی این آثار بارها و بارها از سوی مترجمان متعددی ترجمه و از طرف انتشارات متعددی تجدید چاپ شده‌اند. در حالی که حاصل کار نیچه، هیتلر و سرانجام بنیامین به خودکشی ختم شد، مارکوزه برید و هایدگر عزلت‌گزید. مردیها بیان می‌دارد که «مشکل اینجاست که این نوابغ هرچه در کشف چرایی‌ها و چگونگی‌ها زیرکی و تیزبینی بروز داده‌اند در چه باید کرد به شکل رقت‌باری کژی و کاستی نشان داده‌اند» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۲۶۸). در ایران معاصر نیز «زبان‌آورترین مبلغان این طرز و طور اگر دنبال کارت سبز نباشند لاقلاً برای جراحی خود طالب اعزام به بهشت شداد هستند» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۳).

روشننگری بود. درحالی‌که بیشتر از یک قرن ایده و عمل روشنفکران منحصر شد در تحریک فقرا علیه اغنیا و تشویق خشونت به‌عنوان راهی برای رسیدن به برابری یا برتری زبردستان (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۳۱). و «درجات اندکی از انصاف کافی است تا نشان دهد که جریان مسلط روشنفکری که تقریباً در انحصار این نحله بوده‌است صرفاً با در دست داشتن امکانات محدودی چون خطابه و برخی کرسی‌های دانشگاهی و برخی کتب و روزنامه‌ها تا چه اندازه و به چه شکل بر فکر و فرهنگ جاری سلطه یافته‌اند» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۹۰). گفتمان مسلط روشنفکری چپ جدید چنان کرده‌است که اگر در هنر ضد کلاسیک، در علم ضد پوزیتیویست، در سیاست ضد امپریالیست و ضد لیبرالیست نباشید به مرز نوعی ملعون بودنند نزدیک شده‌اید» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۹۰). اما «آیا وقت آن نرسیده‌است که کسی به این سؤال پاسخ دهد که حاصل این نوع تفکر از ایده‌ئالیسم آلمانی قرن ۱۹ تا پسامدرنیسم فرانسوی قرن ۲۰ برای مصائب انسان چه بوده‌است؟» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۲۴۹).

مردیها در فلسفه‌های روانگردان در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «هیچ جز افزودن آن» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۲۴۹) و در جایی دیگر بیان می‌دارد: «عقاید و مواضع لیبرال‌ستیز، هم تولیدش مقرون به صرفه است و هم بازار مصرف دارد. اهمیت این عقاید به صحیح‌بودن آن‌ها نیست به این است که به کمک آن می‌شود طرفدار جمع کرد، زحمت درک واقع‌بینانه و پیچیده مشکلات را به خود نداد و دلسوز و اخلاقی جلوه کرد» (بودن، ۱۳۹۴، ص. ۱۶). کتاب فلسفه‌های روانگردان به کم‌وکیف تئوریک و چندوچون عملی این موضوعات در ایران و جهان می‌پردازد.

معرفی نویسنده و اثر

سید مرتضی مردیها متولد ۱۲ مرداد ۱۳۳۹، نویسنده آثاری متعدد در حوزه‌های متداخلی چون روزنامه‌نگاری، فلسفه، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و... است که پیش‌تر در روزنامه‌های جامعه، توس، نشاط و... سردبیر، نویسنده سرمقاله و یادداشت‌نویس بوده‌است.

با آن‌که در ابتدای دهه ۱۳۷۰ کارشناسی ارشد خود را در ایران با موضوع کلام و حکمت اسلامی و تحت نظر دکتر سروش گذراند، اما مجدد در میانه دهه ۱۳۷۰ کارشناسی ارشد فلسفه را از دانشگاه تولوز دریافت و متعاقب آن دوره دکتری فلسفه با گرایش روش‌شناسی را در نانت دریافت کرد و بعدتر در دانشگاه علامه طباطبایی مشغول به تدریس شد تا این‌که در اواسط دهه ۱۳۸۰ برای مدتی

از آن‌جا اخراج^۱ و در اواخر دهه ۱۳۹۰ به دانشگاه بازگردانده شد. در بخشی از کتاب به مسئولیت سردبیر، مردیها در خصوص فرود و فرازهای وجهی دیگر از زندگی خویش می‌نویسد: «در طول هشت سال جنگ، از اولین روزها در سوسنگرد تا آخرین روزها در فاو، به‌صورت متناوب بیش از سه سال در جبهه بوده و سرباز زخمی شده و هفت ماه پاهایش در گچ بوده و یک سال با عصا راه می‌رفت و اینک نیز به‌علت وجود ترکش در گردن از ناحیه دست راست تا حدودی معلول است» (مردی‌ها، ۱۳۷۹، ص. ۳۹). بر همین اساس است که حامد زارع در خصوص روند تحول فکری دکتر مردیها در سه دهه گذشته بیان می‌کند: «رزمنده دهه ۶۰، شاگرد مکتب سروش در دهه ۷۰ و نظریه‌پرداز فلسفه لیبرال در دهه ۸۰ همه از عناوینی است که مرتضی مردیها را به ذهن متبادر می‌سازد» (زارع، ۱۳۸۹، www.islahweb.org). اما به‌نظر می‌رسد وقت آن رسیده که وجه برجسته زندگی علمی ایشان در دهه ۹۰ را واکاوی کنیم.

بخش اعظم فرود و فرازهای زندگی یک نویسنده از سیر تحول آثار او هویدا می‌شود. دکتر مردیها نیز از این قاعده مستثنا نیست. آثار ایشان همواره مورد توجه انتشاراتی‌های مهم و مرجع در عرصه علوم انسانی همچون نی، گام‌نو، طرح‌نو، نقش‌ونگار، مینوی خرد، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و... بوده‌است. به این ترتیب آثار تألیفی و ترجمه‌ای متعددی از ایشان در حوزه‌های موضوعی‌ای همچون لیبرالیسم، اخلاق، فایده‌گرایی و... در دسترس مخاطبان قرار دارد. فارغ از این، براساس دهه‌ها و دوره‌های زمانی، آثار مردیها از ادبیات و چاپ یادداشت‌های سیاسی ایشان در انتهای دهه ۱۳۷۹ با آثاری چون در شعله‌های آب (۱۳۷۹)، امنیت در اغما: نگاهی به جلوه‌های سوررئالیسم سیاسی در ایران (۱۳۷۹) و به مسئولیت سردبیر (۱۳۷۹) آغاز می‌شود؛ اما به‌نظر می‌رسد در دهه ۱۳۸۰ از حجم آثار تألیفی ایشان کاسته و شاهد برخی از ارزشمندترین ترجمه‌های ایشان هستیم که می‌توان کتاب‌های چون نقد مدرنیته (۱۳۸۰)، دفاع از عقلانیت (۱۳۸۰)، نظریه کنش (۱۳۸۰)، انتظارات از دانشگاه انبوه (۱۳۸۱)، کتاب‌شناسی رفاه و تأمین اجتماعی (۱۳۸۳)، پارادایم‌شناسی علوم انسانی (۱۳۸۳)، مبانی نقد فکر سیاسی (۱۳۸۶)، در دفاع از سیاست (۱۳۸۶)، فضیلت عدم قطعیت در علم شناخت اجتماع (۱۳۸۷)، سیطره جنس (۱۳۸۸) و فایده‌گرایی (۱۳۸۸) نام برد. این خط سیر در دهه ۱۳۹۰ با غلبه آثار ترجمه‌ای ادامه می‌یابد که از آن میان می‌توان به کتاب‌هایی چون کاوشی در مبانی اخلاق (۱۳۹۲)، چرا

۱. به گزارش خبرگزاری فرارو، ۱۷ فروردین ۱۳۸۹، کد خبری ۴۴۳۹۳.

روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند؟ (۱۳۹۴)، بسته‌شدن ذهن آمریکایی (۱۳۹۶)، دانشگاه نخبه، دانشگاه توده (۱۳۹۶)، جامعه‌شناسی آموزش عالی (۱۳۹۶) و در جستجوی خرد و آزادی (۱۳۹۶) توجه کرد؛ هرچند که یکی از مهم‌ترین کتاب‌های تألیفی ایشان نیز در این دوره منتشر شده‌است و در این دهه کنار توفیق ادب (۱۳۹۷) می‌توانیم به کتاب فلسفه‌های روانگردان (۱۳۹۳) روی گردانیم که این آخری از مهم‌ترین آثار تألیفی مردیها می‌باشد و به اهمیت این اثر در ادامه پرداخته خواهد شد.

فصلنامه نقدکتاب

علم‌انشا

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۲۵

به بیان مردیها فلسفه‌های روانگردان دفتری است «فراهم آمده از مقالاتی چاپ‌نشده که رگه‌ای از خویشاوندی باعث شده‌است بتوانند کنار یکدیگر قرار گیرند و تاحدی فصول یک کتاب محسوب شوند» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۷). هر کدام از این ۱۰ مقاله، دغدغه جدی ذهن مؤلف را بیان می‌دارد که در جست‌وجوی علل فکری، فرهنگی و روانی برخی مصائب ایرانیان امروز نگاشته شده‌است. آن‌چنان‌که نویسنده در این کتاب در ضمن مقایسه فلسفه تحلیلی با فلسفه قاره، این دومی را روانگردان می‌نامد.

مقاله اول به نام «نرم‌افزارهای لذت» از این سخن می‌گوید که چرا علی‌رغم این‌که دنیای ما لبریز از غم و غصه است، ما راهی به‌جز تلاش برای شادی و شمع بیشتر یا لااقل اندوه و غم کمتر نداریم؟ مدعی اصلی این مقاله بیان می‌دارد که فقر نسبی، شرط کافی برای رنجوری و ناامیدی نیست. در مقاله دوم نویسنده به این موضوع می‌پردازد که آیا به‌راستی گذشته بهتر از حال بوده‌است؟ مقاله سوم با عنوان «راز ریشه‌ها و رسته‌های اخلاق» به دنبال پاسخ به این سؤال است که اخلاق چیست و به چه کار می‌آید؟ و در ادامه مقاله دوم فصل دوم تحت عنوان «برترین فضیلت» به دنبال پاسخ به این سؤال است که نیکوترین خصیصه اخلاقی انسان کدام است؟ مقاله اول فصل سوم با عنوان «در بی‌ریشگی فرهنگ» تشریح می‌دارد که این فرهنگ به چه میزان مهم است و تا چه میزان می‌تواند مصدر صدور اعمال و افکار و عامل توضیح و تبیین باشد؟ نویسنده در ادامه مقاله دوم با عنوان «نقد کثرت فرهنگی» به نقد بار مثبت کثرت‌گرایی می‌پردازد. در فصل چهارم، مقاله اول با عنوان «در چیستی و چرایی هنر» به گردش هنر به دور دایره لذت و تنوع اشاره می‌شود و مقاله دوم از این فصل با عنوان «در نقد مصرف هنری» معیارهای رایج در فضای فرهنگیان برای ترجیح تولید و مصرف هنری کندوکاو می‌شود. مقاله نهم با عنوان «فلسفه‌های روانگردان» حکایت عجبات و خطرناک فلسفه‌هایی است که در قرن نوزدهم پایه‌ریزی شدند؛ اما سؤال این

است که رمز جذابیتشان و راه گرفتارنشدن در افسونشان چیست؟ این فصل به بیان نویسنده «نام و نیت تمام کتاب است» که به بررسی وضعیت تولید و گسترش حوزه علوم انسانی می‌پردازد و در مقاله انتهایی نیز نقد کتابی از آریزا برلین درج شده است.

به واسطه تسری یافتن ایده‌ها و آراء فلسفه قاره‌ای در جهان و ایران چپ‌بودن، رادیکال‌بودن، معترض صرف بودن، بیش از اندازه‌اش مورد توجه نظر قرار گرفته است. نویسنده در نقد این وضعیت به نقد تأثیرات فلسفه قاره‌ای پرداخته و با تکیه‌ای روش‌مند به فلسفه تحلیلی اشاره دارد؛ براساس شرح مردیها آن‌چه که دوگانه قاره‌ای - تحلیلی را به عرصه جامعه‌شناسی می‌کشاند، دوگانه توجه به عینیت و یا ذهنیت است. به گونه‌ای که شاهد درگیری تنگاتنگ «تحقیق با داده‌های تجربی» در کنار «منطق ریشه‌یابی فرهنگی و اجتماعی» می‌باشیم. آن‌چنان که فلسفه تحلیلی با تکیه بر شناخت و استدلال فرضی - قیاسی و فلسفه قاره‌ای با تکیه بر شناخت ترکیبی و استدلال استنباطی - تفسیری (مردیها، ۱۳۸۷، ص. ۱۳) عمل می‌کنند. بر این مبنا به‌زعم مردیها، یک‌سو عینیت و علم و سوی دیگر تخیل و ایدئولوژی وجود دارد.

بررسی و نقد شکلی اثر

فلسفه‌های روانگردان در مجموع دارای ۱۰ فصل و ۳۲۰ صفحه است. با آن‌که به‌طور میانگین هر مقاله ۲۶ صفحه است و به‌طور حدودی هر فصل (هر دو مقاله) ۶۰ تا ۷۰ صفحه؛ در این بین مقاله دوم فصل اول (با عنوان در غم غربت قدیم) با ۴۰ صفحه بیشترین حجم یک مقاله از این مجموعه را دارا است. همچنین دو مقاله فصل پنجم در مجموع دارای ۷۰ صفحه هستند. در صورتی‌که مفروض قرار دهیم که حجم اختصاص داده شده نویسنده به متن یک مطلب و پرداختن به آن، گویای اهمیت‌دهی نویسنده به آن بخش محتوایی از مطلب است می‌توان بیان داشت که مقاله «غم غربت قدیم» و مقاله «فلسفه‌های روانگردان» مهم‌ترین مقالات این مجموعه هستند.

حتی با یک‌بار مطالعه یکی از آثار دکتر مردیها می‌توان متوجه شد که ایشان قلم بسیار قوی به‌همراه دایره لغات گسترده و توان کاربست این لغات با آن قلم در متون علوم انسانی را دارا هستند. این مدعا را می‌توان در متن آثار تألیفی و مقدمه آثار ترجمه‌ای ایشان به‌روشنی دریافت. البته در برخی موارد همچون برخی سطور کتاب فلسفه‌های روانگردان این توانایی دایره لغات مخاطب را نادیده گرفته و به متنی

سخت جهت خواندن و دریافت مقصود نویسنده از سوی خواننده بدل می‌شود. چنان‌که عبارتهای عربی، فعل‌ها، جملات، عبارتهای کمتر متداول در متون علوم انسانی و... در برخی از پاراگراف‌های این اثر مشاهده می‌شود. شاید بتوان با عبارتهای چون «عقلا»، «احساسا» (ص. ۸)، «سنتا» (ص. ۳۲)، «کثیرا» (ص. ۴۴)، «اقتصادیات» (ص. ۵۰)، «نوشتجاتی» (ص. ۷۱) به راحتی کنار آمد و معنای آن‌ها را به روشنی دریافت اما درک و دریافت عباراتی چون «استبعادی»، «منافسه»، «تنافر» (ص. ۱۰)، «تغابن» (ص. ۲۰)، «مستسقی‌ای» (ص. ۲۶)، «تحسُر» (ص. ۴۳)، و حتی در برخی موارد جملاتی همچون «جز نور بحث بسیط حقه حقیقه» (ص. ۴۴)، «غرائب پندار مابعدالطبیعی و طرائف رفتار ماوراء الطبیعی» (ص. ۲۵۹) و... کمی برای مخاطب امروزی علوم انسانی نامأنوس و در برخی موارد نامفهوم باشد. البته که این نقص تا حدودی زیاد متوجه مخاطب علوم انسانی است.

مضعف بر موارد بالا در متن کتاب فلسفه‌های روانگردان شاهد عباراتی چون «غور و خوض» (ص. ۱۱)، «اعماق ذویطون» (ص. ۱۳)، «بدل ما یتحلل» (ص. ۴۷)، «مستحسن» (صص. ۵۰ و ۱۸۴)، «تطفلی» (ص. ۱۴۴)، «ملل راقیه» (ص. ۱۵۳)، «ناهر روزینه» (ص. ۱۵۴)، «پسق‌اند» (ص. ۱۵۷)، «سعه و ضیق» (ص. ۱۶۰)، «حد یقفی» (ص. ۱۷۱)، «اغلاق و ذوابعادی» (ص. ۲۵۲)، «میل جَوال» (ص. ۲۵۳)، «شوائب و متاعب» (ص. ۲۵۷)، «دواءِ دانشان» (ص. ۲۵۸)، «مماثل» (ص. ۲۷۶)، «مماثلت و مثلیت» (ص. ۲۷۸) و... هستیم که فارغ از استعداد و تبحر دکتر مردیها بر مرزهای متون علوم انسانی، برای مخاطب کمی خواندن را دشوار می‌سازد. همچنین اگر به توالی ارجاعات صفحات این عبارات توجه شود، مشخص است که کاربرد این عبارات در سراسر متن به شکلی مستمر به کار رفته‌است. شاه‌جمله کاربرد این عبارات را می‌توان در عبارت «لابد باید دریابیم که آن افادات بیشتر باد برودت است، که نفرین بطن جائع را در پی دارد» (مردی‌ها، ۱۳۹۳، ص. ۱۳).

این شیوه نگارش و کاربرد کلمات و عبارات در دیگر آثار تألیفی و ترجمه‌ای دکتر مردیها نیز برقرار است. برای مثال می‌توان به «غلاظ» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۱۲۸)، «طنطنه» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۱۴۸)، «جم غفیری» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۱۶۲)، «خبرویت» (بودن، ۱۳۹۴، ص. ۴)، «آغالیدن» (بودن، ۱۳۹۴، ص. ۷) و... اشاره کرد.

البته شایان ذکر است که برخی از این کاربست‌ها در راستای خلق عبارات و کلماتی صحیح‌تر در مسیر برگردان و ترجمه عبارات لاتین هستند؛ آن‌جا که ایشان عباراتی چون «ساختکار» (ص. ۱۴۶)، «ساختکارهای» (ص. ۱۷۸)

را در کتاب فلسفه‌های روانگردان به کار می‌برد که پیش‌تر در دیگر آثار ایشان همچون «ساختارهای نامرئی قدرت» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۸۲)، «ساختار» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۱۷۸)، و «ساختارهایی» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۱۸۵) مسبق به سابقه است.

ایشان در فلسفه‌های روانگردان بیان می‌دارد که فلسفه تحلیلی از فلسفه قاره‌ای برتر است زیرا «فیلسوفان انگلیسی فلسفه تحلیلی می‌کوشیدند زبانی هرچه روشن‌تر و گویاتر به کار برند تا از اقتباس معانی مانع شوند» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۲۵۴). اما به نظر می‌رسد متنی که با عباراتی چون «چگال شدن» (ص. ۱۵۵)، «استغراب‌های» (ص. ۱۹۰)، «وانهشته» (ص. ۲۵۰)، «مخافتی» (ص. ۲۵۲)، «مقسوم» (ص. ۲۵۳)، «واشکاف» (ص. ۲۵۹)، «معايير» (ص. ۲۶۷)، «خاسران» (ص. ۲۶۹)، «شهقه‌ای» (ص. ۲۷۶) نگاه‌شده در مسیر درک مخاطب، آنچنان مسیر همواری را تنظیم نکرده‌است؛ لذا می‌توان توصیه کرد که اگر به سراغ خواندن این کتاب می‌روید دیکشنری را فراموش نکنید.

از دیگر نکاتی که در بررسی و نقد شکلی / فرمی یک کتاب می‌تواند مورد توجه قرار گیرد تصویر روی جلد آن کتاب است. به روایتی تصویر روی جلد در درجه اول با ارتباط‌گیری و انتقال معنای مدنظر متن کتاب، با مخاطب قرار دارد. تصویر روی جلد کتاب فلسفه‌های روانگردان در نگاه اول تصویری گنگ است که دو سوم آن سیاه‌رنگ و یک سوم غیرسیاه‌رنگ است. با کمی دقت می‌توان دریافت که گویی کاغذ یا ورقی در معرض صدمه و ضربه قرار گرفته‌است و اگر کاغذ است آتش گرفته و اگر ورق فلزی با جسمی برنده به‌مانند گلوله شکافته شده‌است. در مجموع که هر کدام از این دو تعبیر یا تعبیری دیگر بر این تصویر مترتب باشد، نتیجه آن است که گویی ضربه یا آسیبی بر آن کاغذ یا ورق وارد آمده و از زمان وارد آمدن این آسیب مدتی می‌گذرد. بودن عنوان کتاب (فلسفه‌های روانگردان) در بخش سیاه‌رنگ پایینی تصویر را می‌توان به‌معنای عامل این آسیب تعبیر کرد؛ هرچند که در مجموع تصویری روی جلد نیازمند تفسیر است و این روش با فلسفه تحلیلی که در این اثر مورد تأکید قرار گرفته کمی غریب است.

بررسی و نقد محتوایی اثر

برخلاف ترتیب فصل‌های این کتاب، به‌نظر می‌رسد لازم است ترتیب موضوعی این کتاب را محل این بررسی قرار دهیم. آن‌گونه که به‌نظر می‌رسد نوشتار و چندفرهنگ‌گرایی محل شروع بحث و نقد مردیها است.

نویسنده بیان می‌دارد یک زندگی اجتماعی واجد ابعاد اقتصادی، اخلاقی، سیاسی و... است و اعتقاد رایج و راسخی بین بسیاری از مردم از عالم و فرهیخته تا عامی بی‌فرهنگ هست که مطابق آن، گذشته بهتر از حال و آینده بوده‌است و از این‌که چرا آن دوران سپری شده محزونیم و همدردی می‌طلبیم (ص. ۴۳). در این نگاه نوستالوژیک غالباً بر این باوریم که در گذشته مردم نیک‌تر و اخلاقی‌تر بوده‌اند. اقتصاد، فرهنگ، اخلاق و... همه و همه بهتر از امروز بوده‌است. نویسنده این اثر به روشنی در خصوص این باورها بیان می‌دارد که این چنین افکار و تصوراتی ترکیبی از دروغ و توهم هستند (ص. ۴۶). چرا که منحنی مصرف حامل‌های لذت به وسیله هر فرد به طرز حیرت‌آوری رو به صعود داشته‌است. همچنین برخی بر این باورند که برکت آن پول‌اندک و لذت آن زندگی ساده بیشتر بود. مردیها در پاسخ به این باور استدلال می‌کند که چون در گذشته مردم بسیار بیشتر گرسنه و درمانده بودند، لذت و کامیابی گاه‌وبی‌گاه می‌توانست عمیق‌تر و جذاب‌تر و دلنشین‌تر باشد؛ لذا مردیها تشریح می‌دارد که این وضعیت نوستالوژیک از آن جهت شکل می‌گیرد که از یک‌سو در گذشته «پایین‌بودن انتظارات و امکانات جای کمی برای خواسته‌های نیافته می‌گذاشت» و از سوی دیگر ما امروز و با درآمد امروز مخارج آن روز را می‌سنجیم.

وجه دیگر یک زندگی اجتماعی، باورها، پایندی به ارزش‌ها و اخلاقیات در میان مردم است. نگاه نوستالوژیک بیان می‌دارد که: «گذشته دینی‌تر و معنوی‌تر از امروز بوده‌است» (ص. ۵۰). مردیها به این وجه زندگی در دوران گذشته نقد دارد و بیان می‌کند: «بنی اسرائیل در غیاب چهل روز اعتکاف موسی، گوساله پرستیدند، عیسی‌ای ناصری در آن عصر تنها ۱۲ گرونده داشت و تازه واگذارنده او به دشمنان هم یکی از میان آن‌ها بود و چرا پیامبر اسلام مادامی که در مکه بود و نشانی از قدرت و حاکمیت در آینده او پیدا نبود مؤمنان اندکی گرد او حلقه زدند؟» (ص. ۵۰).

پاسخ مردیها این چنین است که در آن زمان‌ها سیطره نمادهای دینی و ظهور شعائر بیشتر از امروز بوده و این بیشتر به دوره‌هایی تعلق دارد که دین با قدرت سیاسی درآمیخته‌است؛ آن چنان که اوج مسیحیت در اروپا اوج قدرت کلیسا بود نه اوج ایمان مردم به مسیحیت. بر این اساس برتری دین‌داری گذشتگان نیز مورد شک نویسنده است.

وجه دیگر حزن دوری از گذشته، آرامش درونی مردمان آن روزگار است. اما «چگونه می‌توان دانست گذشتگان درگیر تنش روحی و فشار روانی و

یأس و دلمردگی نبوده یا کمتر بوده‌اند، مگر میل و ناکامی نداشتند و مگر از ترکیب این دو نارضایتی و ناامیدی نمی‌زاید؟» (ص. ۵۳).

مردیها در نقد بخشی دیگر، از نگاه نوستالوژیک به اخلاق می‌پردازد و در نقد مدعای غم غربت قدیم که اهل دنیا روزبه‌روز مادی‌تر می‌شوند و جز به افزودن ارقام ثروت و درآمد و نیز گاه شهرت و قدرت خود به چیزی نمی‌اندیشند (ص. ۵۴)، می‌نویسد «بی‌هیچ تردیدی انسان‌ها به لحاظ اخلاقی پالوده‌تر شده‌اند و به شهادت انبوه شواهد خشونت، تهاجم، ستم، سنگدلی، بیداد، غارت و... بسیار بسیار کمتر از گذشته است.» (صص. ۵۴-۵۵)

نویسنده در مجموع نقد نگاه نوستالوژیک به زندگی، نتیجه می‌گیرد که: «در جهان معاصر بدی بیشتر نشده، بیشتر بر آفتاب افتاده است» (ص. ۶۲) و استدلال می‌کند که «در اخلاق، همچون در اقتصاد، در مسیر رشد، تقاضا از عرضه پیش می‌افتد» (ص. ۶۷). نتیجه این که «ما همواره ناراضی خواهیم ماند و علت این نارضایتی را به بیرون، به سیاست و سیاستمداران و بر کارگزاران و کارآفرینان و به عوامل آنان نسبت می‌دهیم» (ص. ۶۹).

دومین وجه که می‌توان آن را نقطه شروع طرح مسئله کتاب فلسفه‌های روانگردان دانست نقد چندفرهنگ‌گرایی است که از مسیر نقد بی‌ریشگی فرهنگی (سطح و عمق فرهنگ) و باور به برابری فرهنگ‌ها شروع می‌شود. واقفیم که غالباً در ایران و در شرق و در جنوب، گاه با تعبیری چون «بی‌ریشگی فرهنگی» به بعضی ممالک و جوامع بیشتر غربی و شمالی اشاره می‌شود که درون‌مایه تحقیر را به‌همراه دارد. به این وسیله مسائل فراوانی را به فرهنگ نسبت می‌دهیم و با این ربط علی در مقام تبیین آن‌ها برمی‌آییم. به‌زعم مردیها این تعمیم اشتباه است. «برای نمونه نیاز به سرپناه، انسان‌ها را به‌سوی ساختن خانه برمی‌انگیزد. چگونگی این کار بر عهده عقل است؛ اما تدبیر عقل منافاتی با این ندارد که برای این کار انسان شرقی از چوب، انسان قطبی از یخ، اروپایی از سنگ و خاورمیانه‌ای از خشت استفاده کند. از این‌جا ظواهر برخی رفتارها در جوامع مختلف از هم زاویه می‌گیرد و این شروع چیزی است که ویژگی فرهنگی نامیده می‌شود» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۴۵).

بر این اساس میزان فراوانی امکانات طبیعی و نوع نظام توزیع ناشی از آن می‌تواند زمینه‌ساز آیین و آداب خاصی باشد؛ لذا می‌توان بر این اندیشه که فرهنگ معلول است نه علت، تصدیق کنیم. اما این مسئله از سوی مردمان شرق (به لحاظ فرهنگی) که غالباً مردمان جنوب (به لحاظ سیاسی) نیز هستند دیگرگونه تعبیر می‌شود و دوگانه «بی‌ریشگی فرهنگی

غربی‌ها» و «عمق فرهنگی شرقی‌ها» (غنا‌ی فرهنگی) از آن منتج می‌شود. در این‌جا منظور از غنا‌ی فرهنگی بیشتر پیچیدگی و تودرتویی افکار، اعتقادات، اخلاقیات و مناسک روابط است... اما هنگامی که از جوامع اروپایی و آمریکای شمالی سخن می‌گوییم اغلب اشاره‌ها به سطح فرهنگ آن‌ها است؛ به‌بیان مردیها «مقصود از سطح بالای فرهنگ، نظم رفتاری، مسئولیت‌شناسی، ادب برخورد، اتکا به عقل و استناد به قانون است» (ص. ۱۵۳).

فصلنامه نقدکتاب

علم‌انشا

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۳۱

مردیها از این موضوع نتیجه می‌گیرد آموزش و رفاه با سطح فرهنگ نسبت مستقیم و با غنا‌ی آن نسبت معکوس دارد و سطح فرهنگی با غنا‌ی فرهنگی در تعارض مفهومی هستند و «در این وضعیت است که ضعف ساخت‌افزار با تراکم نرم‌افزار جبران می‌شود» (ص. ۱۵۵). در دوگانه مذکور «غنا‌ی فرهنگ» بیشتر به عمق فرهنگ توجه داشته و «مکان» حرف اول و آخر را می‌زند که این رویکرد در دنیای قدیم رایج بوده؛ در حالی که در مقابل در «سطح فرهنگ» توجه بیشتر به علو فرهنگ برقرار است و «زمان» مکان^۱ را می‌بلعد که از مشخصات دنیای جدید است. مردیها براساس این مستندات بیان می‌دارد که: «غنا‌ی فرهنگ را چندان که گاه می‌نماید فر و هنگی نیست^۲، احتشام از آن سطح فرهنگ است» (ص. ۱۵۷). اگر این مفروض را بپذیریم که عمق و غنا‌ی فرهنگی آنچنان ارزش و مرتبه‌ای ندارد؛ می‌توانیم بپذیریم که صحبت از چندفرهنگ‌گرایی که امروزه گسترش مطالعاتی یافته‌است، نیز آنچنان اعتبار و کارآمدی‌ای ندارد. به‌بیان مردیها با اعتقاد به کارآمدی چندفرهنگ‌گرایی باید بپذیریم که «پزشکی غربی مزیتی بر جادودرمانی و حقوق بشر مزیتی بر جنگ مقدس ندارد» (ص. ۱۷۶). در صورتی که بر اثر شبیه‌ترشدن ابزارسازی و تدبیراندیشی در دنیای امروز هر روز بیش از پیش شاهد تشابه محیطی و اختلاط اجتماعی هستیم. در این وضعیت «عقل و تجربه برای مشکلات مشابه راه‌حل مشابه پیدا کند و برای دردهای کمابیش مشترک درمان‌های کمابیش مشترک تدارک کند» (ص. ۱۷۹). مردیها بیان می‌دارد که قائلان به چندفرهنگ‌گرایی «در برخی بدیهیات شک و در بعضی استثنائات اغراق کرده‌اند» (ص. ۱۸۰). صاحبان گرایش چندفرهنگی معتقدند «هر جامعه‌ای

۱. در این‌صورت فرهنگ به‌معنای رایج یعنی فرهنگ مسیحی، اسلامی، اسلاویا، گل یا آسیایی و آفریقایی تأثیر مهمی بر ماده علم جدید ندارد و لذا بومی‌سازی علم و علوم انسانی اسلامی نیز بی‌معنی است (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۱۶۶). دکتر مردیها پیش‌تر در ماهنامه لوح در سال ۱۳۷۹ این مسئله را توضیح داده‌اند (بنگرید به ماهنامه لوح، ۱۳۷۹).
۲. چنان‌که پیش‌تر نیز از سوی نویسنده مطرح شده بود که «تنها در چارچوب یک تفکر توتالیتر، فرهنگ رکن امنیت محسوب می‌شود.» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۳۵) و فر و هنگی می‌یابد.

نرم‌افزارهایی دارد که به کمک آن و در تناسب با شرایط خاص‌اش از پس مشکلاتش برمی‌آید؛ فرهنگ و دنیای مدرن چیز علی‌حده‌ای نیست و هنر ویژه‌ای ندارد. دنیای مدرن هم برای خودش نرم‌افزاری دارد که هم‌عرض فرهنگ‌های دیگر قرار می‌گیرد» (ص. ۱۸۱). مردیها در نقد این باور می‌نویسد: «رجوع به عقل سلیم و درک متعارف و معیار لذت بیشتر و رنج کمتر کافی است تا نشان دهد معالجه‌ مار گزیده با شیوه‌های پزشکی مدرن مفیدتر و کارآمدتر از جادو است» (ص. ۱۸۲).

از سوی دیگر با تساهل می‌توان بیان داشت که براساس رویکردهای لیبرالیستی، فردیت و هرآن‌چه که حول فرد بگردد اولویت ماهوی دارد و دغدغه‌ منحصر یا مهم‌تر عموم انسان‌ها در اغلب موارد توسعه لذت است (ص. ۱۸) که مردیها از آن با عنوان «استراتژی اصل لذت» نام برد. در صورت مسئله این استراتژی، فرد و به‌طور کلی نوع انسان، «به‌گونه‌ای متعارض‌نما، همواره از امکانات خود شاکی است و همواره با امکانات خود کنار می‌آید» (ص. ۲۱). اما این استراتژی بیان می‌دارد که: «امکانات زندگی یا به‌تعمیری سخت‌افزارهای لذت، نقش آن‌قدر مهمی که معمولاً گمان می‌رود در امر التذاذ ندارند» (ص. ۲۲). بر این اساس «انسان‌ها همواره از امکانات زندگی خود ناراضی‌اند» (ص. ۲۳). این استراتژی بیان می‌دارد که راه‌حل برون‌رفت از این وضعیت، یادگیری و به‌کار بستن «هنرجویی التذاذ» است. در حالی‌که همواره در فرهنگ و آموزه‌های مسلط در گذشته «لذت را به امری بی‌قدر بدل کردند و لذت‌جویی را به شرمساری گره زدند» (ص. ۲۴). در این میان و در کنار قبح لذت‌جویی در ریشه‌های فرهنگی زندگی گذشته و قدیم، نحوه توسعه لذت نیز مطرح است.

تا امروز توسعه لذت ظاهراً یک شکل بیشتر نداشته و آن «از مسیر اعمال فشار بر دنیای خارج به‌منظور تغییر شکل آن و ایجاد تطابق و تناسب بیشتر میان آن و آن‌چه می‌خواهیم میسر می‌شود» (ص. ۱۹). اما مسئله آن است که «بعضی از مطلوب‌ها اصولاً قابل تولید و تکثیر نیستند» (ص. ۲۰). مردیها بیان می‌دارد که برخلاف باوری عمومی «همیشه و به‌نحو ضروری توسعه امکانات لذت از طریق فشار بر دنیای خارج، منجر نمی‌شود؛ لذا رابطه علی و ضروری میان گستره حامل‌های لذت و عمق دلخوشی وجود ندارند» (ص. ۲۱). «مهم این است که انسان‌ها... بهتر است بیاموزند و تربیت شوند که ضمن تلاش برای اعمال فشار روی جهان بیرون، چگونه با اعمال فشار روی جهان درون و تغییر دادن فکر و حس، شانس بیشتری برای التذاذ داشته باشند» (ص. ۲۵). به این ترتیب

است که حامل‌های «سخت‌افزاری لذت» (غالباً مادی) سوار بر بنیان «نرم‌افزارهای لذت» هستند و «هنر لذت بردن مقدم به ابزار آن است» (ص. ۲۷). در معادله‌ای که «از یک سمت تکثیر امکانات با محدودیت روبه‌رو است و از طرفی میل به داشتن امکانات هم نامتناهی است؛ لذا همواره با مقادیری نارضایتی روبه‌رو هستیم و این تصور که راه منحصر یا حتی مهم‌تر رسیدن به لذت بیشتر، داشتن امکانات بیشتر است مورد تردید باشد» (ص. ۲۸) و «چاره مشکل صرفاً یا شاید حتی در انقلاب و مبارزه نیست» (ص. ۲۹).

براساس ایده‌ای که پیش‌تر نیز به‌نوعی دیگر بابک احمدی در کتاب کار روشنفکری مطرح می‌کند، دکتر مردیها نیز توجه‌دهی روشنفکران به اهمیت نرم‌افزارهای فردی به‌جای ارائه راه‌حل‌هایی جمعی چون انقلاب را در اولویت قرار می‌دهد و بیان می‌دارد که: «روشنفکری به‌منظور بهره‌وری بهینه از امکانات موجود به‌جای نرم‌افزارهایی همچون نظریه‌پردازی‌های انقلابی یا در کنار نرم‌افزارهایی همچون نظریه‌پردازی‌های اصلاحی که خصلتاً سیاسی - اجتماعی است می‌تواند به تولید و تقویت نرم‌افزارهایی تربیتی - فکری رو کند و به امر التذاذ بهتر کمک کند» (ص. ۳۱). مردیها این سؤال را مطرح می‌کند که: «آیا نمی‌توان تلاش در جهت آموزش هنر التذاذ را رسالت جدید روشنفکر دانست؟». و در این خصوص ده راهکار ارائه می‌دهد که می‌توان به‌عنوان ده فرمان یک روشنفکر که اتفاقاً لیبرالیسم را نیز دوست دارد مطرح شود، که شامل «لذت هیچ قباحتی در ذات خود ندارد»، «اخلاق یعنی ملاحظه دیگران»، «اولویت مصلحت به‌جای حقیقت»، «مشکلات بشر بیشتر طبیعی و غیر قابل حل است»، «اعراض از دشمنی با اصل ثروت و قدرت»، «تأکید بر ماهیت علی مادی این جهان»، «بزرگ‌ترین انسان‌ها زیر فشار ناکامی‌های خود هستند»، «برتری دادن تکنولوژی بر علم»، «ایجاد تعادل میان روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، آن‌هم به نفع روان‌شناسی» و «اهمیت دادن به روانپزشکی و مشاوره به‌عنوان مددکار مداوم زندگی شاد» (ص. ۳۵) است.

مردیها تا به این‌جا به وضعیت یک جامعه شرقی (به‌لحاظ فرهنگی) و جنوبی (به‌لحاظ اقتصادی - سیاسی) به‌مثابه صورت‌مسئله پرداخته و در فصل‌هایی نیز راه‌حل ارائه داده‌است؛ اما آن‌چه بر طرح مسئله و ارائه راهکار اولویت دارد علت‌شناسی وضعیت موجود است. این‌جا همان‌جایی است که صحبت از «فلسفه‌های روان‌گردان» به‌میان می‌آید. رویکرد فلسفه‌ای که به‌اصطلاح از آن با عنوان فلسفه قاره‌ای نام برده می‌شود

و شامل اندیشمندان و کتاب‌های ایشان است و به تعبیر مردی‌ها، نقطه آغازین این وضعیت، اندیشه و آثار هگل است. آن‌گونه که می‌نویسد: «هگل با وجودی که یک فیلسوف مدرن عقل‌گرا و غرب‌گرا و محافظه‌کار و ستاینده دین و دولت است، هم نظریه‌پرداز نظام بورژوازی خوانده می‌شود و هم‌نیای فلسفی فاشیسم و هم البته الهام‌گر چپ بوده‌است و از چپ افراطی تا راست افراطی؛ هر یک به‌قدر ظرفیت و نیاز خود از آن بر گرفت» (ص. ۱۴۶). اما مردی‌ها با تأکید سخن شوپنهاور را نیز نقل می‌کند که: «اگر خواستید استعداد‌های جوانی را زایل کنید و درک او را از بین ببرید کتاب‌های هگل را به او بدهید بخواند» (ص. ۲۴۵).

«هگل این میراث بغرنج خود را برای بسیاری از هموطنانش باقی گذاشت و مهم‌ترین آن‌ها مارکس و نیچه هستند؛ نیچه درک مشترک و مقبولیت عام را نشانه پستی شمرد و جنگ و خون و نابرابری و غلبه را ستود؛ مارکس هم درک عام عوام و خواص هر دو را به استهزا گرفت؛ عوام را به تبع شرایط معیشتی در بند دروغ‌های راست‌نما دانست و خواص را هم همچنان» (ص. ۲۴۶) و «حاصل کار همان توصیه جنگ و خشونت و انقلاب و تمسخر صلح و همزیستی و سخاوت بود» (ص. ۱۴۶). در کنار این دو فروید قرار می‌گیرد. «فروید با نیچه و مارکس همراه بود از آن جهت که به تحقیر عقل و تعبیر رؤیا پرداخت» (ص. ۲۴۷). مردی‌ها تشریح می‌دارد که این سه می‌خواستند «سخنانی از نوع دیگر بگویند و برای مشکلات صعب راه‌حلی می‌بدهند» (ص. ۲۴۷). آن‌گونه که «به اشکال گوناگون حجیت عقل و دعاوی مشترک عقلا و عام‌گرایی را مردود یا مردد شمرده بودند» (ص. ۲۴۸) و ضدیت با عقل، مخرج مشترک این ایده‌ها است.

جمع‌بندی و ارزیابی نهایی

در فاصله‌ای کوتاه پس از انتشار کتاب فلسفه‌های روانگردان بررسی و نقدهای متعددی بر آن نوشته شد.^۱ البته برخی علمی و اکثراً ایدئولوژیک و گاهی ژورنالیستی بودند. برای نمونه یکی از تندترین انتقادات، نقد کاوه شمسی بر این کتاب است. آن‌جا که درخصوص نویسنده این کتاب می‌نویسد: «لحن و لهجه آشفته و عصبی کتاب به‌طور طبیعی آن را به چیزی سطحی بدل کرده‌است. نویسنده تکلیف چیزهای بسیاری را در همین یک و جب‌جا مشخص فرموده‌اند»... در ادامه می‌خوانیم که «اگر منصفانه و بی‌تعصب

۱. ۱۳۸۹/۰۳/۱۱ نقد حامد زارع در جماعت دعوت و اصلاح، ۱۳۹۳/۰۷/۱۶ نقد سمیرا مرادی در اینستا، ۱۳۹۳/۰۷/۲۴ نقد زهره سمعی در همشهری آنلاین، ۱۳۹۳/۱۰/۰۱ نقد کاوه شمسی در فرهنگ امروز، ۱۳۹۶/۱۱/۱۳ نقد انصاف نیوز و...

به این نوشته‌ها بنگریم، با واقعیتی تلخ مواجه می‌شویم: شعارزدگی و آوازه‌گری! ساده‌سازی مفرد اندیشه‌ها بلای جان بسیاری از آثاری از این دست بوده و انگار هنوز هم هست. ساده‌سازی افراطی خوراک آماده‌ای برای اذهان علیل و درمانده است و دستمایه‌ای برای سفله‌پروری». این نویسنده در ادامه نتیجه می‌گیرد که «هر خواننده فلسفه‌خوانده‌ای نیز پس از خواندن این سطور، در وهله اول، حدقه‌هایش گشوده می‌شود و آن‌گاه از سر حیرت، دهانش باز می‌ماند». مهم‌تر آن که بیان می‌دارد: «چیزی که بسیار واضح می‌نماید، عدم تورق استاد در منابع دست اول است.» و می‌افزاید: «عجیب است دوستان وطنی جهدی عظیم می‌کنند تا دم خروس فقر اندیشه خود را پس پشت ریپورتیقای خنده‌دار پنهان کنند» (کاوه شمسایی، خبرگزاری مهر، کد خبر ۲۴۴۸۳۴۴، ۱۳۹۸/۱۱/۰۳).

البته این بخشی از یکی از مطالب انتقادی است که با خواندن متن کامل آن‌ها می‌توان دریافت که بیشتر کلی‌گویی است و در دسته انتقادات بیشتر ایدئولوژیک و غالباً به زبان ژورنالیستی نگاشته شده است. اما هستند انتقاداتی که لحنی آرام‌تر داشته و تلاش داشته‌اند جانب انصاف را رعایت کنند. آن‌جا که می‌خوانیم: «مردیها را می‌توان روشنفکری خسته‌دل و عاصی دانست که می‌کوشد صادقانه و شجاعانه در عرصه نظر علیه هر آن‌چه آن را زشتی و پلشتی در فرهنگ اجتماعی ما تلقی می‌کند، برآشوبد... مردیها، بی‌اعتنا هم به گفتمان سیاسی موجود و هم به گفتمان مسلط بر جریان روشنفکری کشور، صریح و روشن به دفاع جدی از مبانی و آموزه‌های لیبرالیسم در حوزه‌های گوناگون برمی‌خیزد... به‌همین دلیل، وی از انسان‌شناسی و فلسفه سیاسی مدرن به‌طور عام و از انسان‌شناسی و فلسفه سیاسی لیبرالی به‌طور خاص دفاع کرده است» (روزنامه اعتماد، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۷).

فارغ از رویکرد ژورنالیستی در این نوشتار تلاش شد تا در گام اول و در قالب طرح مسئله، علل مسئله و راه‌حل‌های ارائه‌شده به بررسی کتاب فلسفه‌های روانگردان پرداخته شود و در گام دوم و در قالب نقد، چند نکته و یا سؤال مطرح شود.

اول؛ دکتر مردیها در این اثر و در قالب مجموعه آثارشان به اندیشه و آثاری با رویکردهای لیبرالیستی پرداخته‌اند و این موضوع در کشوری که حوزه حکومتی آن با جهان لیبرالیستی سرسبز و ناسازگاری دارد و حوزه عمومی آن نیز با چهره‌ای روشنفکرانه موافق رویکردهای رادیکالی و چپ است اهمیت دوچندان پیدا می‌کند. موضع نقد دکتر مردیها در کتاب فلسفه‌های روانگردان دقیقاً به همین وضعیت است.

دوم؛ این رویکرد دکتر مردیها از گذشته در دیگر آثار ایشان نیز وجود داشته‌است. تنها با این تفاوت که به زبان ژورنالیستی و از زبان یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای در دو دهه قبل مطرح می‌شود. آن‌جا که می‌نویسد: «دشمنی با آمریکا در صحنه بین‌المللی به یک پرستیژ برای ما تبدیل شده‌است؛ ما کسی هستیم که با آمریکا اگر نجنسیم، برگ دیگری برای رو کردن نداریم.» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۷۰) و بیان می‌دارد که «هرچور جنایات عراق و عربستان را هضم کردیم و از سر مصلحت و اقتضای سیاست، پرونده آن را به این فوریت بستیم و از فردای جنگ در حالی که هنوز بسیاری از اختلافات جدی حل نشده بود، سفارتخانه‌ها را گشودیم و گفت‌وگو را برگزیدیم، با همان استدلال در مورد آمریکا همین روش را در پیش گیریم» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۷۳). این مواضع را نه حوزه حکومتی و نه غالب حوزه عمومی به اصطلاح روشن‌فکری نمی‌پذیرد و هر یک از وجهی به جهان لیبرال حمله می‌کند و تنها یک دشمن مشترک است که این دو را در کنار یکدیگر نشانده‌است.

سوم؛ نحوه استدلال مردیها در فلسفه‌های روانگردان تلفیقی از روش تحلیل عقلی و تجربی است؛ ایشان در خصوص روش خود می‌نویسد: «این استدلال عقلی است؛ یعنی قیاسی متکی به انبوه تجارب مشابه و درهم زندگی است. در عین حال اگر بنا بر استدلال تجربی هم باشد نگاهی به احوال ساکنان دهات دور افتاده به کمک نوشته‌ها و دیده‌ها مدعای ما را تقویت تواند کرد» (مردیها، ۱۳۹۳، ص. ۵۴) و جلوتر با لحنی انتقادی بیان می‌کند: «ما جهان گذشته را نه از چشم واقع‌بین تجربی تاریخی و نه از چشم استدلالی، بل از چشم خیال‌پرداز و افسانه‌باور و نیز از چشم خصومت ایدئولوژیک می‌نگریم» (ص. ۵۹). به این سبب می‌توان بیان داشت که ایشان در این کتاب، اصول و چارچوب روش تحلیل فلسفه تحلیلی را رعایت کرده‌اند. این مورد را می‌توان از تمامی مثال‌ها و دلایل ارائه‌شده دریافت کرد.

چهارم؛ مردیها در فلسفه‌های روانگردان به انسان‌شناسی لیبرالیستی نیز توجه داشته و انسان را در میان عقل و احساس تعریف کرده‌است. این هر دو فردمحور بوده و به واسطه آن لذت و درد تعریف می‌شود. آن‌چنان که در خصوص تعریف نرم‌افزارهای لذت می‌خوانیم که این نرم‌افزارها تا حدی گاه غریزی گاه اندیشیده‌ای هستند. به همین نسبت نیز «انسان فقط تا حدودی عقلانی است و نه بیشتر» (ص. ۲۶) و در تشریح علل رنج و درد نیز بیان می‌شود که: «احوال روانی انسان‌ها نقش بیشتری در رنج آنان دارد تا احوال اجتماعی‌شان» (ص. ۳۱)؛ زیرا «انسان‌ها موجوداتی

ابتدا از جنس ساختارهای فیزیوسایکولوژیک هستند و سپس از سنخ سازمان‌های اجتماعی» (ص. ۳۵). این پایبندی به انسان‌شناسی در سراسر کتاب فلسفه‌های روانگردان رعایت می‌شود و در نسبتی روشن با نحوه استدلال فلسفه تحلیلی قرار دارد. (بنگرید به ص. ۱۴۴).

پنجم؛ در مقابل انسان‌شناسی و شناخت‌شناسی فلسفه تحلیلی، فلسفه قاره‌ای قرار دارد. در فلسفه‌های روانگردان به این موضوع پرداخته می‌شود. آن‌چنان‌که «ریشه نظریات شناخت‌شناسانه معاصر نوعی نسبت‌گرایی است که به مثلث انتهای قرن نوزدهم یعنی مارکس (چپ رادیکال)، فروید (اکثراً دوسویه چپ و راست) و نیچه (راست افراطی) می‌رسد» (ص. ۱۶۷). نقد دکتر مردیها نیز به همین نوع از شناخت است. این نسبت‌گرایی شناختی گسترش پیدا کرده و در دوره نزدیک‌تر در قالب رویکردهای کثرت‌گرایی فرهنگی، مد روشنفکری شده‌است. آن‌گونه‌که: «مفروض رویکرد کثرت‌گرایی فرهنگی بیان می‌دارد که چون هیچ مبنای عقلی مستقلی برای اثبات صحت هیچ‌چیز از جمله فرهنگ وجود ندارد ناگزیریم به همه فرهنگ‌ها ارزش برابر بدهیم» (ص. ۱۷۶). دکتر مردیها در فلسفه‌های روانگردان به نقد مبانی و نتایج این ایده می‌پردازند و به‌طور غیرمستقیم ادامه آن را در سنت روشنفکری ایران واکاوی می‌کنند. **ششم؛** اما آن‌چه بیشتر از همه اثر مخربی دارد، نه شناخت‌شناسی فلسفه قاره‌ای و نه باور برخی به اهمیت کثرت‌گرایی فرهنگی است بلکه «التزامات ایدئولوژیک سنت روشنفکری با ریشه‌های چپ است که برای مبارزه با نظم مستقر، خود را نیازمند ترویج این ایده‌ها می‌بیند» (ص. ۶۹). و راه‌حل وضعیت خودتعریف‌کرده را در جنگ، خشونت، قیام و... صورت‌بندی می‌کند. مردیها در این خصوص بیان می‌دارد که آن‌چه میان میراث فکری مارکس، نیچه و فروید مشترک است «قیام علیه عقل روشنگری است و آن را به‌چالش گرفتند. این شروع جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و تبارشناسی شناختی بود» (ص. ۱۶۸). این قیام به این سه ختم نشد و سنت فلسفه قاره‌ای ادامه پیدا کرد. آنچنان‌که «فوکو و سنت فکر فرانسوی معاصر حلقه بعدی زنجیری است که با شدت و حدت می‌کوشد اپیستمولوژی ضدپوزیتیویستی را به حد نهایی آن سوق دهد» (ص. ۱۷۲). قائل به «رژیمی بودن حقیقت^۱» ماحصل آن مثلث فکری قرن ۱۸ است که امروز بلای ساخت اجتماعی سیاسی جهان سوم شده‌است.

۱. در دستگاه فکری فوکویی رژیم‌بودن حقیقت به این معنا است تمامی حقایق ادعایی از فیزیک گرفته تا پزشکی و از روان‌شناسی تا جامعه‌شناسی همه دروغ‌هایی محصول روابط قدرت هستند.

هفتم؛ این بلای نسبی‌گرایی شناختی در فلسفه قاره‌ای، تنها به عرصه تئوری و ایده متوقف نمی‌شود و برای سنت روشنفکران جهان سوم و خاصه ایران معاصر، پله‌ای است برای رفتن به مرحله بعد. مردیها بیان می‌دارد: «این نسبی‌گرایی تنها برای برخی نوعی درک فلسفی از دانش علمی بود و برای برخی دیگر روشی برای رسیدن به هدف سیاسی و ایدئولوژیک نفی تمدن مدرن و جنگ با ارکان آن» (ص. ۱۷۴). این همان علت دشمنی است که حوزه حکومتی را با بخشی از حوزه عمومی به اصطلاح روشنفکر همراه کرده است. به بیان مردیها ایشان «دوست دارند عرصه جهان را حماسی ببینند و مشکلات را از بنیاد چاره‌پذیر و اگر میل به رقابت قدرت و دل‌نگرانی از نداشتن آن موقعیت و ثروتی که شایسته خود می‌دیده‌اند اما آن را در دست سرمایه‌داران و سیاست‌کاران میان‌مایه می‌بینند بر این علاوه کنیم حاصل کار لابد مبارزه است و دیگر هیچ» (ص. ۱۰).

هشتم؛ صرف مبارزه و دستیابی به قدرت و ثروت نیست که روشنفکران لیبرالیسم را بر نمی‌تابند. مردیها در مقدمه کتاب چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند؟ علل این دوست‌نداشتن را این‌گونه بیان می‌دارد: ۱. روشنفکران لیبرال‌ستیز هستند چون منافع طبقاتی‌شان این را اقتضا می‌کند. ۲. قاعده بازی در فضای روشنفکری و محافل مربوطه، لیبرال‌ستیز است. ۳. افراد لیبرال‌ستیز به جمع‌های روشنفکری وارد می‌شوند. ۴. روشنفکران مایع ناکامی خود را نظام مبتنی بر رقابت آزاد لیبرالیسم می‌دانند. ۵. روشنفکران دوستدار قدرت هستند ولی فاقد آن هستند (قدرتمندان بی‌مسند). (بودن، ۱۳۹۴، ص. ۱۵).

نهم؛ اما چند نکته باقی می‌ماند. اگر حجم و گسترش ترجمه آثار مربوط به فلسفه قاره‌ای و به‌طبع ترویج آن محل نقد مردیها است؛ چرا خود مردیها از فلسفه قاره‌ای (فرانسوی - آلمانی) آثاری را ترجمه کرده‌اند؟ آنچنان که با مراجعه به فهرست آثار ترجمه‌ای ایشان می‌توان به این سؤال اندیشید. حتی در مقدمه نگاشته‌شده ایشان (بوردیو، ۱۳۸۰) می‌خوانیم: «از جمله اوصاف آشکار کتاب استفاده مکرر از قیدهایی چون قطعاً، همواره، بی‌شک، درواقع، حقیقتاً به‌جای قیدهایی چون گاهی، شاید، احتمالاً و... است و این نشانگر روح قطعیت و اطمینانی است که بر متن حاکم است. چیزی که بوردیو را به‌صورت الگوار از سنت فلسفی متواضعی که بیشتر در فرهنگ آنگلو‌ساکسون دیده می‌شود دور می‌کند. این نوع اطمینان از نوع فلسفه قاره‌ای، نسبت به کشف رموزی که دیگران که اسیر ظواهر امور هستند، از درک عمیق آن عاجز مانده‌اند است که در

این متن دیده می‌شود» (مردیها، ۱۳۷۹، ص. ۱۴). البته که این بیشتر یک سؤال است و می‌تواند پاسخی نیز داشته باشد.

دهم؛ با آن‌که شناخت‌شناسی، انسان‌شناسی و نوع استدلال دکتر مردیها با شناخت‌شناسی، انسان‌شناسی و نوع استدلال در فلسفه تحلیلی همخوانی دارد، اما سؤالی در این بین مطرح می‌شود. این سؤال در خصوص نوع ادبیات، نوشتار و انتخاب واژگان ایشان است. با این‌که ایشان در خصوص نوع نوشتار و ادبیات فلسفه تحلیلی بیان می‌دارند که خصوصیت معرف فلسفه تحلیلی، اصرار فیلسوفان این نحله بر وضوح و ساده‌نویسی و دوری جستن از هرگونه ابهام است. اما فیلسوفان قاره‌ای این‌گونه نیستند و ابایی از پیچیده‌نویسی ندارند. اما همین‌گونه که در بخش بررسی و نقد شکلی بیان شد این نوع نگارش با نوع نوشتار فلسفه تحلیلی تفاوت دارد. در نهایت پیشنهاد مردیها در این کتاب مبنی بر تقویت نرم‌افزارهای التذاذ و توصیه به «هنرجویی التذاذ» بیش و پیش از آن‌که توصیه‌ای بر مبنای اصول فلسفه تحلیلی باشد به سبک و سیاق فلسفه قاره‌ای شباهت و نزدیکی دارد.

منابع

- دباغ، سروش (۱۳۹۰). فلسفه تحلیلی چیست؟؛ ماهنامه تخصصی فلسفه نو، ش. ۲، آبان ماه.
- دباغ، سروش (۱۳۹۰). فلسفه تحلیلی چیست؟؛ ماهنامه تخصصی فلسفه نو، ش. ۳، آذر ماه.
- بودن، رمون (۱۳۹۴). چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند؟؛ ترجمه مرتضی مردیها، تهران: مینوی خرد.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۰). نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
- پیکانی، جلال (۱۳۹۷). نقدی بر کتاب تاریخ؛ چیستی و چرایی؟؛ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ماهنامه علمی - پژوهشی، س. ۱۷، مهر ۹۷، صص. ۳۷ - ۵۰.
- حسامی‌فر، عبدالرزاق (۱۳۹۲). تقسیم فلسفه معاصر به تحلیلی و قاره‌ای. فصلنامه متافیزیک، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، س. ۴۹، دوره جدید، س. ۵، ش. ۱۵، بهار و تابستان، صص. ۶۳ - ۷۶.
- روزنامه اعتماد، دوشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸، ش. پیاپی ۱۶۸۰، ص. اندیشه.
- رعایت جهرمی، محمد (۱۳۹۳). دگرگونی نظریه‌های حقیقت در فلسفه‌های قاره‌ای و تحلیلی قرن بیستم، دوفصلنامه تخصصی اشارات، س. اول، ش. ۲، پاییز و زمستان.

زارع، حامد (۱۳۸۹). نگاهی به آثار «مرتضی مردیها» به بهانه انتشار ترجمه «فایده‌گرایی». پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح، قابل دسترسی در: www.islahweb.org.
 شرت، ایون (۱۳۹۲). فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
 کریچلی، سایمون (۱۳۸۷). فلسفه قاره‌ای، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.
 گلوک، هان سیوهان (۱۳۹۳). فلسفه تحلیلی چیست؟، ترجمه یاسر خوش‌نویس، تهران: ترجمان علوم انسانی.

ماهنامه خبری، تحلیلی، آموزشی لوح؛ ش. هشتم، خرداد ۱۳۷۹.

ماهنامه فرهنگ امروز، ش. دوم، دی‌ماه ۱۳۹۳.

مردیها، سید مرتضی (۱۳۷۹). با مسئولیت سردبیر، تهران: جامعه ایرانیان.

مردیها، مرتضی (۱۳۸۷). فضیلت عدم قطعیت، تهران: طرح نو.

مردیها، مرتضی (۱۳۹۳). فلسفه‌های روانگردان، تهران: نی.

هکر، پی.ام.اس (۱۳۸۵). چیستی فلسفه تحلیلی، ترجمه محمدرضا محسنی‌نیا. فصلنامه ذهن، زمستان، ش. ۲۸.

وانت، کریستوفر (۱۳۹۵). فلسفه قاره‌ای. ترجمه ابراهیم اسکافی. تهران: شیرازه.

Nagel, T (1936). "Impressions and Appraisals of Analytic Philosophy in Europe", in *Journal of Philosophy*, Vol. 33, No. 1 (Jan. 2, 1936), pp. 5-2 and No. 2 (Jan. 16, 1936), pp. 29-53.

فصلنامه نقدکتاب

علم‌اندیشا

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

